



رستاخيز ادبي ايران

دفاع از ادبيات گذشته ايران

۳

بسوی آینده

مجله آنچه در پيش گفته شد اين است که خواه در مقام قضاوت
نفس الامری و خواه در ضمن مقايسه، نقص مهمی که حساکی از
ضعف قريحه ادبی و استعداد فکری و ذوقی ملت ايران در روزگار
گذشته باشد مشهود نمیگردد و اگر ادبيات ديروزی ما از پديد

تنها افتخارات ادبی
گذشته برای ما کافی
نیست

آوردن بعضی از انواع و آثار محروم مانده سبب آن وجود موانع و فراهم نبودن مقتضیات بوده
است، حتی میتوان گفت که ادبيات ايران چون احتیاجات روحی پدران ما را بخوبی برمیآورد و
کاملاً متناسب با اخلاق و عقاید و طرز زندگانی آنان بود هیچگونه بحثی بر آن وارد نیست.
همچنین نباید فراموش کنیم که قسمت بزرگی از این آثار چون سروکار با عوالم جساودانی و

* جناب آقای دکتر غلامعلی رعدي آذرخشي . رئيس دانشمند دانشکده ادبيات مانی،
سفير کبير سابق شاهنشاه آريامهر و رئيس سابق هيات نمايندگی ايران در يونسکو - سناتور سابق

عواطف و حالات تغییرناپذیر انسانی دارد مانند غزلیات حافظ و رباعیات خیام همواره ورد زبان و زبانحال ایرانیان و جهانیان خواهد بود. ولیکن با همه این افتخارات نمیتوانیم ادعا کنیم که ادبیات دیروزی صد در صد برای بیان افکار و آرزوها و تصویر حیات امروزی ماکافی و وافی می باشد.

در ادوار گذشته در هر فرد فارسی زبان که با ادبیات آشنائی داشت فراخور مسلک و مشرب و آئین زندگی بانوع مخصوصی از آثار ادبی مأنوس میشد و غالباً نمونه و مثال خارجی توصیفاتی را که شعراء و نویسندگان از نشانه های گوناگون اجتماعی و اخلاقی میکردند بچشم میدید.

مثلاً کسی که در عالم طریقت قدم میزد همینکه در غزلهای مولوی از پای کوبی و دست افشانی و خروشهای مستانه اشارتی می شنید بیشتر از آنکه تن ایرانی عرفان دوست امروزی منقلب و متوجه میشد زیرا خود او بقول اروپائیان درعالم عرفانی «زیسته» و بارها در مجالس ورد و سماع صوفیان راه یافته «نعره ها زده» و «وقتها خوش داشته» بود. برای چنین کسی هر غزل و هر بیت و هر کلامی معنی دیگر داشت و حکایت از سرگذشتی و اشاره بیک امر واقعی میکرد. چنانکه از روحانیان مسیحی نیز کسانی که دم از تهذیب نفس و تعذیب جسم میزدند و بسابن گفتار عمل میکردند، معنی سخنان و چگونگی حالات پاسکال را در این مورد بهتر از ناز پروردگان درباری درمی یافتند زیرا خود آنان نیز سالها در دیرهای تاریک معتکف شده و جامه های خشن پوشیده بودند و اگر می شنیدند که پاسکال در راه ریاضت زنجیر سرد آهنین بر پیکر برهنه می بست به آسانی باور می کردند.

همچنین وصفی که فردوسی از صف آرائیها و جنگهای تن بتن و نبرد همگروه و نیزه بازیها میکرد، در مرد لشکری دیروزی همان خاصی ایجاد مینمود زیرا خود آن مرد منظره میدان نبرد را آنچنانکه فردوسی نشان میدهد بارها به چشم دیده و تماشاگر و یا بازیگر این میدان شده بود.

بزمهایی هم که نظامی در منظومه های عاشقانه میآراست و طرز گفت و شنود و پیغام و رفتاری که برای دلدادگان می اندیشید، باصرف نظر از اغراقها و شاخ و برگهای شاعرانه، چندان دور از عادات و آداب زمانهای گذشته نبود. خلاصه آنکه ادبیات گذشته ما سازندگانی پیشین هم آهنگی داشت.

ادبیات معاصر ما باید بازندگانی حاضر ما هم آهنگی کند

ولی ایرانی امروز بهمان اندازه که به آشنائی با طرز فکر و چگونگی احوال پدران خود نیازمند است، حتی بیشتر از آن، بوصف حالات و تصویر اوضاع و بیان روحیات کنونی خود احتیاج دارد. این نکته مسلم است که در برابر چشم و روح مازندگانی مادی و معنوی رنگ و معنی دیگر گرفته است و آثار این تغییر ناگزیر باید درعالم ادبی و هنری مظاهر شود. اگر بخواهیم بهر و ادب گذشته خود اکتفا کنیم غالب لذت ها و آرزوهائی که برای پیشینیان ما کاملاً طبیعی و حقیقی بود برای ما مصنوعی و مجازی خواهد شد.

اگر خواستاریم که ایرانی امروز با دییات راغب‌تر و از برکات و نوازش‌های خداوند فیض و الهام و امید و تسلی بهره‌مندتر شود باید گودالی را که بین عواطف و افکار دیروزی و امروز دهن باز کرده است هرچه زودتر پرکنیم. ادبیات معاصر ما باید آئینه زندگی حاضر ما باشد تا اگر نقش‌زیبائی در آن دیدیم شادمان شویم و اگر تصویر ناپسندیده‌ای مشاهده کردیم بجای شکستن آئینه درصدد اصلاح وضع خود برآئیم.

در زمانهای پیشین، ادبیات مانند علوم اختصاص به‌سنت معینی داشت که طبقه ممتاز و یا خواص قوم نامیده میشدند و چون سرنوشت آثار ادبی بسته برد و قبول و مخالفت و یا حمایت آنان بود نویسندگان و شاعران غالباً در خسور مشرب و مرام و فکر و سلیقه آنان سخن میگفتند. ولی از روزی که بیرکت معجزه «گوشتپرگدا» باران علم و ادب در شهرها و دهکده‌ها بیدریغ بر کاخهای باشکوه کلبه‌های محقر بیکسان باریدن گرفت و بتدریج خواندن و نوشتن حق و تکلیف همگانی شد ورق برگشت و ادبیات مورد احتیاج و استفاده همه افراد ملت واقع گردید. گویندگان و نویسندگان نیز ناگزیر شدند در گفتار خود بسا آمیختن سادگی بیان و لطف معنی چنان هنرنمایی کنند که هر خواننده با ذوقی از هر طبقه و صنفی باشد بتواند از آن لذتی ببرد و بهره‌ای برگیرد.

در اینجا بود که آسان‌نویسی دشوارترین کارها شد و راز صنعت سهل و مستع بوجهی دیگر آشکار گردید. بعضی از گویندگان پیشین ماهم که سعدی سرآمد آنان میباشد با آنکه الزامی نداشته‌اند این نکته را بخوبی دریافته و بکار بسته‌اند و بهمین جهت آثار خود را ورد زبان خاص و عام ساخته و سرمشق گرانبھائی بدست آیندگان داده‌اند.

ادبیات کنونی ایران نیز چنین وظیفه دشواری در پیش دارد و تنها با انجام آن خواهد توانست شایسته عنوان ادبیات ملی بمعنی حقیقی و معاصر شود.

البته نمیخواهم بگویم که نویسندگان و گویندگان امروز با استقبال غزل‌های سعدی و تقلید از گلستان و بوستان او بر مشکلات چیره خواهند شد بلکه منظور اینست که اگر مانند سعدی اقتضاء و احتیاج زمان و زبان را دریابند در جدائی بین مردم و ادبیات را چاره خواهند کرد و مرغان ریمده را بار دیگر بشاخصار ذوق و هنر خواهند کشاند.

نکته باریک و جان‌کلام در این جا است که چگونه میتوان بسا حفظ افتخارات دیرین، ادبیات نوی پدید آورد و با کدامین هنجار دلپسندی ممکن است نغمه‌های دیروز و امسروز و فردا را در بزم جاودانسی جهان هماهنگ ساخت؟ البته کسانی که در این باب فکر کرده‌اند هر کدام در خور سلیقه و مشرب خود

نظریه همکاری ادبی
بین المللی و فوائد آن

جوابی برای این سؤال آماده ساخته‌اند. مثلاً شاید یکی از آن‌جوابها این باشد که ایرانی باید بحساب دادائی گذشته و امروزی خود رسیدگی کند و شاهکارهای ادبی گذشته را مانند آثار عتیقه گرانبها در کبسه سر بهمیری بگنجینه افتخارات بسپارد و برای امروز و فردا ادبیاتی مطابق احتیاجات جدید پدید آرد.

همچنین ممکن است گفته شود که چون امروز اروپائیان در علم و ادب بر جهانیان پیشی گرفته‌اند مردم ایران در امور ادبی و سایر شئون زندگی باید صرفاً از کشورهای مغرب‌زمین پیروی کنند و از افکار و آثار گذشته خود تنها آنچه را که اروپائیان می‌پسندند نگاهداشته و باقی را فراموش کردنی بدانند. جوابهای دیگری نیز میتوان فرض و یا نقل کرد که از حیث معنی کمایش در زمینه یکی از دو جواب مذکور باشد.

عب بزرگ‌ترین جوابهای این است که با وجود اشاره ببعضی از حقایق، خطاهائی در بر دارند و از لحاظ روانشناسی ادبی و اجتماعی هرگز صلاح نیست روح‌ملتی را با چنین تعبیراتی آزوده و افسرده ساخت.

هیچ فرد و اجتماعی راضی و قادر نیست که گذشته خود را یکباره فراموش نماید و یا اختیار قضاوت درباره آن را بدیگری واگذار کند یا اینکه در عرصه آزادی فکر و جولانگاه خیال و اندیشه، طوق تقلید از دیگران را بر گردن نهد.

پس شاید مناسبترین جواب این باشد که در زندگانی جدید جهانی که آسیا و خاصه ایران کهن سال باندازه اروپای جوان در فراهم آوردن آن سهم بوده‌اند ایرانی امروز نیز باید با چشم و گوش باز شرکت و با جهانیان همکاری کند.

اگر این قاعده کلی که ناظر به همه اوضاع اجتماعی و فردی است در مورد ادبیات نیز رعایت شود نایج و قواعدی که ذیلاً ببعضی از آنها اشاره می‌رود حاصل خواهد شد.

اول - ملت ایران با هیچگونه تجدید و تنوعی که اوضاع دنیای معاصر ایجاب کند مخالفت نخواهد کرد و تمدن جهانی را دارائی مشترکی خواهد دید که هر قومی از دیرباز در راه فراهم آوردن آن رنجی بر عهده گرفته است و معتقد خواهد شد که هر ملتی در حال حاضر و آینده باید برای حفظ و آسایش این ثروت دنیائی صرف همت کند.

فرهنگ جهانی از آن همه جهانیان است

دوم - چون در هیچ حال آینده از گذشته بی‌نیاز نیست، بر شیفتگان ادبیات پیشین ایران مسلم خواهد شد که فارسی زبانان تنها با شرکت در جریانهای فکری و ادبی کنونی دنیا خواهند توانست که قدر و منزلت و فوائد پایدار معنویات ایران دیروز را بجهانیان باز نمایند. مثلاً هنگامی که ایرانیان از

آینده و گذشته ما نیازمند یکدیگرند

میزان عشق و علاقهٔ ملل ییگانه نسبت بادیات قدیم و حتی اساطیر و افسانه‌های باستانی آگاه شوند تنها حکایات و روایات بعد از اسلام و بلکه ادبیات و داستانهای مذهبی قبل از اسلام را مانند تازه‌ترین آثار مورد بحث و تحقیق قرار خواهند داد و بهمان اندازه که توجه به آثار یونان و روم قدیم و قرون وسطی در تقویت و تحریک قریحهٔ ادبی اروپای جدید سودمند افتاد ادبیات پسرمايه و گرانهای ایران قبل از اسلام نیز برای فکرهای جوان و ذوق‌های مستعد بهترین زمینهٔ دست - نخورده هنر نمائی و زاینده‌ترین چشمهٔ الهامات ادبی خواهد گردید.

معجزهٔ خورشید
« جنبه‌های ملی و بین‌المللی ادبیت »
سوم - کسانی که می‌ترسند قوم ایرانی در این گیرودار خصوصیات ذوقی و اصالت فکری خود را از دست بدهد بپانه‌ای برای نگرانی نخواهند داشت زیرا وحدت مقصود هیچگاه مخالف با تعدد طرق و وسائل نیست و بلکه در غالب موارد مؤید و حتی مستلزم آن است. تمدن حقیقی بشری مانند نور آفتاب مرکب از رنگهای مستقل و اجزاء مختلف میباشد و کمال هر قومی در این است که همواره رنگ و مایهٔ اصلی و ثابت خود را بتمام معنی دارا باشد و در همان حال بادیگران چنان هم‌رنگی و هماهنگی کند که در آسمان ذوق و هنر جهانی معجزهٔ خورشید مکرر شود.

در چنین آسمانی رنگ و بیرنگی و یا رنگ و هم‌رنگی اسیر یکدیگر نخواهند بود و روح پاک مولوی بر این شاهکار آفرین خواهد خواند. گوته آلمانی نیز که در ۱۸۲۷ هنگام گفتگو با دوست خود «اکرمن» ادبیات دنیائی را مجموعی از ادبیات ملل مختلف می‌خواند و شرط اصلی آنرا رعایت اعتدال در آمیزش عناصر ملی و بین‌المللی میدانست این آرزوی خود را بر آورده خواهد دید.

ترجمهٔ شاهکارهای خارجی واجب فوری است
چهارم - روزی که فرزندان ایران چشم و گوش خود را باز کرده و با وسعت نظر و علو خیال در عوالم ذوقی و معنوی بنگرند افق بینش آنها پهناورتر خواهد شد و در سایهٔ حس یگانگی توجه بادیات سایر ملل را از مقولهٔ تفنن و یا الزام اکراه آمیز خارج دانسته کاری سودمند و واجبی فوری خواهند شمرد. برای این منظور با کوششی فراوان دست بترجمهٔ آثار بی‌شمار ادبی و فلسفی و علمی اقوام مختلف خواهند زد و بزودی عصر ترجمه را که مرحله‌ای بینهایت مهم و مقدمه‌ای بسیار واجب است در نور دیده وارد مرحلهٔ تصرف و ایجاد خواهند شد. در ضمن آشنائی با تاریخ فرهنگ و ادبیات کشورهای دور و نزدیک خواهند دید که ترجمهٔ شاهکارهای ادبی چگونه حس رقابت ممدوح و غبطهٔ مطلوب خوانندگان کنجکاو مستعد را برانگیخته است. همچنین باین نکته معترف خواهند شد که عصرهای ترجمه پیش‌آهنگ تمدنهای یونانی

ولایتی و ساسانی و اسلامی و مسیحی بوده و مخصوصاً در دو قرن اخیر، دولت بزرگ روس و ژاپن با زبردستی بیمانندی از خیزگاه ترجمه برخاسته و در دریای افتخارات علمی و ادبی غوطه زده‌اند تا آنجا که سایر ملل بسیار متمدن امروزی نیز با آنهمه سرفرازی خود را از این کار هنوز بی‌نیاز نمی‌دانند.

تازه بتازه
نویسنده

در ایران امروز غالباً این سؤال بخاطر هر شاعر و ادیب و نویسنده و محقق می‌گذرد که چگونه می‌توان در طرز فکر و بیان، تنوع و تجدیدی پدید آورد که متناسب با احتیاجات و روحیات زمان و موافق با سوابق و سنن ادبی باشد و جالب توجه ایرانیان و بیگانگان گردد.

روزی مات آلمان نیز چنین سؤال می‌کرد و از «گوتفرد هردر» این جواب را می‌شنید: «آنچه را که بیگانگان پدید آورده‌اند فراموش کنید ولی از آنان صنعت، ابداع معانی و شیوه ابتکار در بیان را بیاموزید.» آلمانیها این سخن پر معنی را بگوش هوش شنیدند و به پادشاه آن دمان خود را از درهای شاهواری مانند آثار گوته و «شیلر» و «کلوپستودک» و «لسینگ» برگرداند. مردم هوشمند ایران نیز اگر در آثار ادبی نیاکان نامدار خود و همچنین در شاهکارهای زبانهای بیگانه جستجوی این معنی پردازند و رمز ابداع و تصرف را دریابند هر چه بساریند نه بنویسند و هر چه بنویسند تازه بتازه خواهد بود. از این رو سزاوار است که مخصوصاً در ترجمه و قرائت کتب خارجی گذشته از لذت مطالعه در صد کتب و یا تمرین بلکه ابتکار بر آئیم. زیرا در همه موارد خاصه در امور ذوقی تنها آشنائی با قواعد و شناختن اصول سبکها کفایت نمی‌کند و غالباً یک صدم فائده‌ایکه خواننده با ذوق از خواندن چند نمونه دلکش و از الفت با چند سرمشق عالی میرد با فراگرفتن صدها قاعده بدست نمی‌آرد.

شاعر و نویسنده
امروز

روزی که چنین نمونه‌هایی بدست فارسی زبانان بیفتد خواهند دید که چگونه شاعر و نویسنده امروز در همه اوضاع جهانی از ساده‌ترین عوالم حیات تا پیچیده‌ترین مباحث معنوی بی‌چشم‌دقت می‌نگرد و از همه آنها برای هنرنمایی و لذت بخشی و تنبه و تسلی مایه می‌گیرد.

در چنان روزی دانشمندان ما توجه به زندگانی عادی و وصف روحیات و عواطف مردم دهکده و بازار را عیب و عار نخواهند شمرد و مطالعه در ترانه‌های زیبای دهقانی و حکایات دلکش عامیانه را از حیث قدر و قیمت با عالیترین تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی برابر خواهند گرفت.

1— Johan Gottfried Herder 1744—1803

2— Schiller (Frederic) 1759—1805

3— Klopstock (Frederic) 1724—1803

4— Lessing 1729—1781

مقام داستان نویسی
«رومان»
در ادبیات جدید

در آنروز منزلت عظیم فن داستان نویسی معاصر که گرامی‌ترین شاهکار ادبیات جدید و بلیغترین زبان عواطف گوناگون بشری است آشکار خواهد شد و کلمه «رومان» که امروز حتی اغلب خواص ما با شنیدن آن روتروش میکنند و ابرو درهم میکشند فردا

ورد زبان خاص و عام خواهد بود. زیرا اقوامی که دارای عالیت‌ترین ادبیات هستند باین نکته پی برده‌اند که داستان نویسی حتی بهتر از تاریخ نویسی میتواند مردم را از حقایق اجتماعی آگاه کند. دست توانا و ذوق آفریننده داستان نویسی هر زیبایی و هر لطف و حقیقتی را که از خامه خداوندان شعر و نمایش و تاریخ و اخلاق و فلسفه و علوم اجتماعی و طبیعی تراویده است گرد می‌آورد و در جامه ساده و بی‌پیرایه داستان بر همه اصناف جامعه از دانشمند تا دانشجو و از کارگر تا کارفرما و پیر و جوان و مرد و زن عرضه میکند. داستان امروز مظهر حقیقی افکار و عقاید و عواطف ملل و تاریخ زنده و جامع و موشکاف و خالی از ریا و غرض روح انسانی است.

در اینجا است که هر کسی خود را در همه و همه را در خود می‌بیند. باز در همین جاست که فقیر و غنی و توانا و ناتوان بهم میرسند و زمینه کامل آشنائی میان طبقات مختلف افراد بشر فراهم می‌شود و یکی از وظایف و مقاصد مهم ادبیات انجام میگردد. البته در آنروز منکرین این فن شریف اقرار می‌کنند که بزرگترین قریحه‌های ادبی قرون اخیر از قبیل «بالزاد» و «دیکنس»^۱ و «تولستوی»^۲ و «دامسته یوسکی»^۳ و «توماس مان»^۴ عمر خود را بیهوده صرف داستان نویسی نکرده‌اند و صاحب نظرانی مانند «ادمون ژالو»^۵ بی‌جهت افسانه هزاره و یکشب را یکی از بزرگترین یادگارهای ادبیات مشرق زمین نشمرده‌اند.

رمزگفتار جلال‌الدین مولوی هم در آنروز آشکارتر خواهد شد. آنجا که فرماید:

ای برادر قصه چون پیمان‌ه‌ایست معنی اندر وی بسان دانه‌ایست
دانه معنی بگیرد مسرد عقل ننگرد پیمان‌ه را گسرگشت نقل

امیدوارم این «حدیث آرزومندی» که بر زبان من گذشت موجب آن نشود که تصور فرمائید رنجهای گرانبهای کسانی را که چندیست در این راه کوشش می‌کنند ضایع می‌کنم و نابوده و نادیده می‌انگارم و یا گمان برید که منکر فضائل شاعران و نویسندگان و استادان هنرمندی هستم که از چندین سال

بمجاهدان دوره
تحول

1— Balzac (Honorede) 1799—1850

2— Dickens (Charles) 1812—1870

3— Tolstoi (Leon) 1828—1910

4— Dostoiewski (Fedor) 1821—1881

5— Thomas Mann

6— Edmond Jaloux

بشوی نخواستارند. روح تازه‌ای در پیکر ادبیات فارسی بدمند و مقدمات بر آوردن آرزوها را فراهم فرمایند. منظور من از بسط مقاله این بود که همه ادبای ذوق و قریحه شیوه پسندیده این مجاهدان دوره تحول را پیروی کنند و نهال نوخاسته مساعی آنان را بشمر برسانند.

البته تاریخ ادبیات ایران هم قدر زحمات آنان را خواهد شناخت و فراموش نخواهد کرد که در زمان ما برداشتن يك قدم دشوارتر از پیمودن فرسنگها راه در جاده‌های کوبیده آینده بوده است. در همین دوره مشروطیت که غالباً با چشم بی‌اعتنائی در آن می‌نگریم گویندگان و نویسندگان پیدا شده‌اند که مسلماً تاریخ قرون اخیر این کشور نظیر آنها را بیاد ندارد ولی دنیا و ایران امروز انتظار بیشتری از فرزندان فردوسی و مولوی و حافظ دارد و چشم امید و آرزوی همه بنوایی دوخته است که شاید هنوز در شکم مادر و پشت پدرند.

یقین دارم فضلاء نامدار و محققین بلند پایه نیز از اشاراتی که در باب اهمیت ابداع و ابتکار کردم برآشفته نخواهند شد زیرا خود آنها بهتر از هر کس واقفند که «جناب عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است» و میدانند که «بر بسته دگر باشد و بر رسته دگر». بی شک مقام تحقیق و تتبع هر چه شامخ و والا باشد باز پای هنر بمعنی اخص که جلوه‌ای از ایجاد و نمونه‌ای از آفرینش است نمیرسد.

حیف است که
هنرمندان بمیرند
و هنردوستان
جای آنان را بگیرند

بر محققین واقعی و با انصاف نیز فرض است که در بحث تعریف و تمیز و بیان شرائط هنرمندی و هنر دوستی وارد شوند و حق این دو مطلب جداگانه را ادا فرمایند تا کسانیکه از موهبت ابداع بی بهره‌اند بیهوده در این راه نکوشند و آنهایی هم که دارای قریحه خلاق و طبع سخن آفرین هستند ناگزیر نشوند که برای اظهار وجود و جلب توجه و بدست آوردن حق حیات دست بدامن کینت و نام و لقب و سال ولادت و وفات مؤلفان گمنام بزنند یعنی مشعل فروزان استعداد خود را خاموش کنند و در روشنائی لوزان چراغی نیم مرده بخود نمالسی بپرازند.

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

پایان

در شماره ۸ و ۹ این اغلاط اصلاح شود:

صفحه ۷۰۰ سطر ۵ - ۳۱۲ غلط ۳۰۹ صحیح. سطر ۱۲ فرهنگ ایران غلط، فرهنگستان ایران صحیح. سطر ۱۸ سناتور انتخابی غلط، سناتور انتصابی صحیح. صفحه ۷۸۹ سطر ۲۵ ریاست علمی غلط، ریاست عملی صحیح. صفحه ۷۹۳ سطر ۱۹ وضع مهمی غلط، وضع بهی صحیح.